

{بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ}

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

الدِّينُ وَالتَّوْحِيدُ

{...أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا}

با یکتاپرستی به دین روی آور.

التَّوْحِيدُ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا:

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.

دینداری در انسان فطری است و تاریخ به ما می گوید:

هیچ ملتی از ملت های زمین نیست؛ مگر اینکه برای عبادت دین و روشی داشته باشد. (دارد)

فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اِكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرُّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ، تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرِيٌّ فِي وُجُودِهِ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً؛ مِثْلُ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لَهَا لِكَسْبِ رِضَا هَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا. وَ أَزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ: ﴿أَيَّحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾

آثار کهنی که انسان آنها را کشف کرده است و تمدن هایی که آنها را در خلال نوشته ها، کنده کاری ها (نگاره ها)، نقاشی ها و تندیس ها (مجسمه ها) شناخته است بر توجه انسان به دین تأکید می کند و بر اینکه [این دینداری] در وجود او فطری است، دلالت می کند، ولی عبادت ها و مراسم او خرافی بود؛ مانند چند خدایی (تعدد خدایان) و پیشکش کردن قربانیان به خدایان برای کسب خشنودی آنها و دوری از شر آنها. در گذر زمان این خرافات در دین های مردم افزایش یافت. ولی خدای «پربرکت و بلندمرتبه بادا نام او» مردم را بر همین حالت رها نساخت؛ قطعاً [او] در کتاب با کرامتش فرموده است:

آیا انسان می پندارد که بیهوده رها می شود؟

لِذَلِكَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ. وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.

بدین سبب پیامبران را به سویشان فرستاد تا راه راست و دین حق را آشکار کنند. و قرآن کریم درباره روش (داستان) پیامبران و درگیری آنها با مردمان کافرشان با ما سخن گفته است.

وَ لَنَذْكُرْ مَثَلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ. فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ فَاسًا، وَ كَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ، ثُمَّ عَلَّقَ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.

و باید یاد کنیم مثالی را، [داستان] ابراهیم خلیل را که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت ها نجات دهد. و در یکی از عیدها هنگامی که قوم او از شهرشان خارج شدند، ابراهیم تنها ماند و تبری را برداشت و همه بت ها جز بت بزرگ را در معبد شکست؛ سپس تبر را روی دوش او آویخت و پرستشگاه را ترک کرد.

وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْفَاعِلُ، فَاحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ: ﴿أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟﴾ فَأَجَابَهُمْ: لِمَ تَسْأَلُونَنِي؟ اسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

و وقتی که مردم برگشتند، بت هایشان را، شکسته دیدند و گمان کردند که ابراهیم همو این کار را کرده است، پس او را برای محاکمه احضار کردند و از او پرسیدند: «آیا تو این کار را با خدایانمان انجام دادی ای ابراهیم؟» پس به آنها پاسخ داد: چرا از من می پرسید؟ از بت بزرگ بپرسید.

بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: «إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ؛ إِمَّا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا». وَ هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾. فَكَذَّبُوهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

مردم شروع به پیچ پیچ کردند: «قطعاً بت سخن نمی گوید؛ ابراهیم فقط قصد دارد بت های ما را مسخره کند». و در اینجا گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید. پس او را در آتش انداختند و خداوند او را از آن [آتش] نجات داد.

حول النص

عَيْنَ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ .

۱. كَانَ الْهَدْفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لِلْإِلَهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَتَجَنَّبَ شَرَّهَا. (درست)

۲. عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ. (نادرست)

۳. لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ. (نادرست)

۴. الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ. (درست)

۵. إِنَّ التَّدِينِ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ. (درست)

۶. لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدًى. (درست)

واژگان درس و تمرین ها

| | | |
|---|---|--|
| <p>کونوا: باشید (کان: بود) الْمَجِيبُ : برآورنده الْأَنْشُودَةُ : سرود «جمع: الْأُنْشُودُ» الْإِنْشِرَاحُ : شادمانی الْبَسْمَاتُ : لبخندها «مفرد: الْبَسْمَةُ» أَعْنِي : مرا یاری کن / أَعِنْ + نون وقایه + ي (ماضی: أَعَانَ ، مضارع: يَعِينُ) أَنْزِرْ : روشن کن (ماضی: أَنْزَرَ ، مضارع: يَنْزِرُ) الْحَظُّ : بخت «جمع: الْحُظُوظُ» السَّلَامُ : آشتی ، صلح أَحْمِنِي : ازمن نگهداری کن / حَمِّ + نون وقایه + ي (ماضی: حَمَى ، مضارع: يَحْمِي) قَمْنِي : آرزو داشت «مضارع: يَتَمَنَّى» فَرِيْسَةُ : شکار «جمع: فَرَائِسُ» مَكْسُورٌ : شکسته تَبِعَ : تعقیب کرد تَأَكَّدَ : مطمئن شد خِدَاعٌ : فریب</p> | <p>كَسْرٌ : شکست النَّقُوشُ : کنده کاری ها ، نگاره «مفرد: نقش» الْقُرْآنُ : خواندن عَقَلَ : خردورزی کرد الْبَعَثُ : رستاخیز الْبَنِيَانُ الْمَرْصُوعُ : ساختمان استوار أَسْوَأُ : بدتر ، بدترین مَا يَلِي: آنچه می آید حَمَلٌ : تحمیل کرد قِيلَ : گفته شد (قَالَ: گفت) الدَّارُ : خانه الطَّيْنُ : گل سَوِيٌّ : به جز الْعِظْمُ : استخوان «جمع: الْعِظَامُ» الْعَصَبُ : پی الْمَفْسَدَةُ : مایه تباهی حُذُوا : بگیرید (أَخَذَ: گرفت)</p> | <p>أَحْضَرُ : آورد ، حاضر کرد الْأَصْنَامُ : بت ها «مفرد: الصنم» أَقَمَ وَجْهَكَ : روی بیاور (ماضی: أَقَامَ / مضارع: يُقِيمُ) بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ : شروع به پیچ پیچ کردند (ماضی: تَهَامَسَ / مضارع: يَتَهَامَسُ) التَّجَنَّبُ : دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ / مضارع: يَتَجَنَّبُ) حَرَقَ : سوزاند الْحَنِيفُ : یکتاپرست السَّدَى : بیهوده و پوچ السَّيْرَةُ : روش و کردار، سرگذشت الشَّعَائِرُ : مراسم الصَّرَاعُ : کشمکش = النَّزَاعُ ≠ السَّلْمُ عَلَقَ : آویخت الْفَأْسُ : تبر «جمع: الْفُؤُوسُ» الْقَرَابِينُ : قربانی ها «مفرد: الْقَرْبَانُ» الْكِتْفُ ، الْكِئْفُ : شانه «جمع: الْاِكْتِافُ»</p> |
|---|---|--|

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱)

تَرْجِمْ هَاتَيْنِ الْاَيَّتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

۱. ﴿ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعَثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾

این، روزِ رستاخیز است؛ ولی شما خودتان نمی دانستید.

۲. ﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِيَانٌ مَرصُوعٌ ﴾

بی گمان خدا کسانی را که صف در صف در راه او می جنگند دوست می دارد؛ گویی که ایشان ساختمانی استوارند.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲)

تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱. لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ .

هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار (عمل) باشد.

۲. لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ .

هیچ جهادی مانند جهاد با نفس نیست. (هیچ جنگی مانند جنگ با خود نیست).

۳. لا لِبَاسٍ أَجْمَلٌ مِنَ الْعَافِيَةِ .

هیچ جامه ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.

۴. لا فُقْرٌ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ .

هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.

۵. لا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الْكُذْبِ .

هیچ بدی بدتر از دروغگویی نیست.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۳)

أَمَلًا الْفِرَاعَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنَ نَوْعِ «لا».

۱. ﴿وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾

و کسانی را که به جای خدا فرا می خوانند دشنام ندهید؛ زیرا که به خدا دشنام دهند. لا تسبوا: لای نهی

۲. ﴿وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾

گفتارشان تو را ناراحت نکند؛ زیرا ارجمندی، همه از آن خداست. لا تحزن: لای نهی

۳. ﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند برابر هستند؟ لا يعلمون: لای نهی

۴. ﴿... رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾

(ای) پروردگارا، آنچه توانش را نداریم بر ما تحمیل نکن. لا تحمل: لای نهی

۵. لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ.

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند. لا یرحم: لای نهی

التّمارین

التّمرینُ الأوّل

أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱. آلهُ ذَاتُ يَدٍ مِنَ الْخَشَبِ وَ سِنَّ عَرِيضَةٍ مِنَ الْحَدِيدِ يُقَطَّعُ بِهَا: الْفَأْسُ

ابزاری دارای دسته ای چوبی و دندانه ای پهن از آهن که به کمک آن (اشیاء) قطع می شود: تبر

۲. تَمَثَّلَ مِنْ حَجَرٍ أَوْ خَشَبٍ أَوْ حَدِيدٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ: الصَّنَمُ

تندیس از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می شود: بت

۳. عُضْوٌ مِنْ أَعْضَاءِ الْجِسْمِ يَقَعُ أَعْلَى الْجِدْعِ: الْكَتِفُ

اندامی از اندام های بدن که بالاتر از تنه واقع می شود: شانه

۴. اتَّارِكُ لِلْبَاطِلِ وَ الْمُتَمَائِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ: الْحَنِيفُ

ترک کننده باطل و متمایل به دین حق: یکتاپرست

۵. إِنَّهُمْ بَدَّوْا يَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ: بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ

آن‌ها شروع به سخن گفتن به زبانی پنهان کردند: شروع به پیچ پیچ کردند.

التّمرینُ الثّانی

تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْحُرْفَ الْمَشْبَهَةَ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ.

۱. ﴿ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴾ آيَةٌ : از حروف مشبّهة بالفعل

گفته شد: داخل بهشت شو. گفت: ای کاش، قوم من بدانند که پروردگار مرا آمرزیده و از گرامیان قرارداد.

۲. ﴿ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴾ لَا تَحْزَنْ : لا نهی

اندوهگین نباش؛ زیرا خدا با ماست.

۳. ﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ﴾ لا إله: لای نفی جنس

هیچ معبودی جز خداوند نیست.

۴. لا دینَ لِمَنْ لا عهدَ لَهُ . لا دین / لا عهد : لای نفی جنس

کسی که هیچ وفای به پیمانی ندارد، هیچ دینی ندارد.

۵. إِنَّ مِنَ السَّنَةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ. إِنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

همانا از سنت است (رسم این است) که انسان همراه با مهمانش تا در خانه برود.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظًّا.

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمِّ وَ لِأَبٍ

هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ

بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ هَلْ سِوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ

إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ وَحَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدرند.

آیا آنان را می بینی (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟

بلکه آنان را می بینی (می پنداری) از تکه گلی آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی اند؟

افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَّ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمُ الْفَاعِلِ: الْفَاخِرُ / الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: خُلِقُوا / الْجَارُّ وَ الْمَجْرُورُ: بِالنَّسَبِ، لِأُمِّ، لِأَبٍ، مِنْ فِضَّةٍ، مِنْ طِينَةٍ، لِعَقْلِ / الْمَوْصُوفُ وَ

الصِّفَةُ: عَقْلٍ ثَابِتٍ

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ

تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... لَا بَرَكَهَ فِيهِ. (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعَ لَا)

هر غذایی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... هیچ برکتی در آن نیست.

فعل مجهول: لَا يُذَكَّرُ / نوع لا: لَا يُذَكَّرُ؛ لَا يَفْعَلُ / لَا بَرَكَهَ؛ لَا يَفْعَلُ جنس

۲. لَا تَغْضَبْ؛ فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ. (نَوْعَ الْفِعْلِ)

خشمگین نشو؛ زیرا خشم مایه تباهی است. نوع فعل: لَا تَغْضَبْ؛ فعل نهی

۳. لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا)

هیچ فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست

مضاف الیه: التَّفَكُّرُ / نوع لا: لَا فَقْرَ وَ لَا عِبَادَةَ؛ لَا يَفْعَلُ جنس

۴. لَا تَطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. (نَوْعَ لَا، وَ مُفْرَدَ «مَسَاكِينَ»)

به بینوایان از آنچه نمی خورید، غذا ندهید.

نوع لا تطعموا: لَا يَفْعَلُ / مفرد مساکین: مسکین

۵. لا تُسَبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. (فعل النهي، وَ مَضَادَّ عَدَاوَةَ)

به مردم دشنام ندهید که دشمنی بین آن ها را به دست می آورید.

فعل نهی: لا تُسَبُّوا / مَضَادَّ عَدَاوَةَ: صداقة

۶. خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كَوْنُوا نُقَادَ الْكَلَامِ. (الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيُّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا).

حق را از اهل باطل بگیرید و باطل را اهل حق نگیرید و از نقد کننده های سخن باشید.

الْبَاطِلُ: مضاف إليه / الْبَاطِلُ: مفعول / أَهْلُ: مجرور به حرف جرّ

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ

لِلتَّرْجَمَةِ.

۱. جَلَسَ: نشست

جَلَسْنَا: نشستیم

لَا تَجْلِسُوا: ننشینید

أَجَلَسَ: نشستند

أَجَلَسْنَا: بنشینید

۲. أَجَلَسَ: نشانید

أَجَلَسْنَا: نشان

لَا تُجَلِسِي: نشان

لَمْ يُجَلِسُوا: نشانیدند

سَيَجَلِسُ: خواهد نشانید

۳. عِلْمٌ: دانست

قَدْ عَلِمَتْ: دانسته ای

لَمْ أَعْلَمْ: ندانستم، ندانسته ام

اعْلَمْ: بدان

لَا يَعْلَمُ: نمی داند

۴. عِلْمٌ: یاد داد

قَدْ يُعَلِّمُ: گاهی یاد می دهد

لَنْ يُعَلِّمَ: یاد نخواهد داد

أَعْلَمُ: یاد می دهم

لِيُعَلِّمَ: باید یاد دهد

۵. قَطَعَ: برید

قُطِعَ: بریده شد

كَانَا يَقْطَعَانِ: می بریدند

الْمُقْطُوعُ: بریده شده

لَا تَقْطَعُ: نبر

۶. انْقَطَعَ: بریده شد

مَا انْقَطَعَ: بریده نشد

سَيَنْقَطِعُ: بریده خواهد شد

الانْقِطَاعُ: بریده شدن

لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد

۷. غَفَرَ: آمرزید

قَدْ غَفَرَ: آمرزیده است
لا يُغْفَرُ: آمرزیده نمی شود
الْمَغْفُور: آمرزیده شده
الْعَفَّار: بسیار آمرزنده

۸. اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست

قَدْ اسْتَغْفَرْتُمْ: آمرزش خواسته اید
لا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش نمی خواهند
الاسْتِغْفَار: آمرزش خواستن
اسْتَغْفِرُ: آمرزش می خواهم

الْتَّمَرِينُ السَّادِسُ

اقرأ هذه الأنشودة ثم ترجمها إلى الفارسية.

يا إلهي، يا إلهي، يا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيدًا وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ
ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پربركت بگردان (قرار بده).

وَ اَمَلًا الصِّدْرَ اَنْشِرَاحًا وَ قَمِي بِالْبَسَمَاتِ
وَ اَعْنِي فِي دُرُوسِي وَ اَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ
و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ اَنْرَ عَقْلِي وَ قَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ
و خردم و دلم را با دانش های سودمند روشن کن (نورانی کن).
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَامًا شَامِلًا كُلَّ الْجِهَاتِ
وَ اَحْمِنِي وَاَحْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ
و دنیا را از صلحی فراگیر در همه جهت ها پر کن.
و مرا و کشورم را (سرزمینم را) از پیشامدهای بد نگهداری کن.

التَّمْرِينُ السَّابِعُ

صَعِبُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ.

۱. قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ: ... أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. (إِنَّ)

امام حسن (ع) فرمود: **قطعا** بهترین خوبی، خوش اخلاقی است.

۲. سَأَلَ الْمُدِيرَ: أَمْ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا.» (لَا)

از مدیر پرسیده شد: آیا در مدرسه دانش‌آموزی هست؟ پاسخ داد: **هیچ** دانش‌آموزی اینجا **نیست**.

۳. حَضَرَ السِّيَاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلَ لَمْ يَحْضُرْ. (لَكِنَّ)

گردشگر در سالن فرودگاه حاضر شد **ولی** راهنما حاضر نشد.

۴. تَمَنَّى الْمُزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (بَيْتٌ)

کشاورز آرزو کرد: «**کاش** باران، بسیار بیارد».

۵. لِمَاذَا يَبْكِي الطُّفْلُ؟ - ... جَائِعٌ. (لَأَنَّهُ)

چرا کودک گریه می‌کند؟ **زیرا** گرسنه است.

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ

أَكْمَلُ تَرْجَمَةَ هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

حِينَ يَرَى «الطَّائِرُ الذَّكِيَّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قُرْبَ عَشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبَعُ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعَشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ انْقِذَاحِ حَيَاةِ فِرَاخِهِ، يَطِيرُ بَغْتَةً.

پرنده باهوش هنگامی که جانور **درنده** را نزدیک لانه اش می‌بیند، روبه‌رویش وانمود می‌کند که **بالش** شکسته است، در نتیجه جانور **درنده** این شکار را تعقیب می‌کند و از لانه بسیار دور می‌شود و وقتی که این پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی **جوجه** **هایش** مطمئن می‌شود، ناگهان پرواز می‌کند.

الطَّائِرُ: فاعل / حیوانا: مفعول / مفترساً: صفت / عَشٌّ: مضاف الیه / الحيوان: فاعل / المفترس: صفت / عن العش: جار و مجرور / خداع: مجرور به حرف جرّ / حياة: مضاف الیه

الدَّرْسُ الثَّانِي

﴿لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾

حجّ خانه (خدا) بر مردم بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند واجب الهی است.

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ. نَظَرَ عَارِفٌ إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي؟

اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند در حالیکه حاجی ها را در فرودگاه تماشا می کردند. عارف به پدر و مادرش نگاه کرد و اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتادند (سرازیر می شدند). عارف با تعجب از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، مَرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند، و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم!

رُقِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْأَمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رقیه: ولی تو فریضه حج را همراه مادرم در سال گذشته به جا آوردی! (فریضه: واجب دینی)

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَقَّ أَبُوكُمْ إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و بقیع شریف شده است.

عَارِفٌ: أَأَنْتِ مُشْتَاقَّةٌ أَيْضًا؟ يَا أُمَاهُ؟ عَارِفٌ: آيَا مَادِر! آيَا تُو نِيْزِ مُشْتَاقِ هَسْتِي؟

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بِنِي. مَادِر: آرِي، الْبَتَّهْ آيَا پَسْرَكَم.

الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرِي هَذَا الْمَشْهَدَ يَشْتَاقُ إِلَيْهِ..

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند مشتاق آن می شود.

عَارِفٌ: ما هي ذِكْرِيَاتُكُمَا عَنِ الْحَجِّ؟ عارف: خاطرات شما از حج چیست؟

الْأَبُ: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَىٰ وَعَرَفَاتٍ، وَرَمَى الْجَمْرَاتِ وَالطَّوَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَالسَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای حاجی ها در منا و عرفات و رمی جمرات (پرتاب سنگریزه‌ها) و طواف دور کعبه شریف و سعی (دویدن) بین صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می آورم.

الْأُمُّ: وَأَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النَّوْرِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَأَقِعِ فِي قِمَّتِهِ.

و من به یاد می آورم کوه نور را که پیامبر (ص) در غار حرا واقع در قلعه آن عبادت می کرد.

رُقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أَوْلَىٰ آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ (ص) فِي غَارِ حِرَاءِ.

رقیه: من در کتاب تربیت دینی (دین و زندگی) خوانده‌ام که نخستین آیه های قرآن در غار حرا بر پیامبر (ص) نازل شده است.

هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؟ يَا أُمًّا؟

ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لَا، يَا بَنِيَّتِي. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ. وَأَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رَجُلِي تَوَلَّمَنِي.

مادر: نه ای دخترکم، غار بالای کوهی بلند واقع است که جز افراد قوی نمی توانند از آن بالا بروند (فقط افراد قوی می توانند از آن بالا بروند) و تو می دانی که پام درد می کند.

رُقِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ (ص) فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟

رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر (ص) در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الْأَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّىٰ أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَمَعَ الْأَقْرَبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَالْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَىٰ وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم، من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکّه مکرمه و مدینه منوره مشرف شوم و این اماکن را زیارت کنم. (ببینم)

حول النصّ

عَيْنَ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْمُسْتَطِيلِ. (اثنان زائدان)

۱. لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَرُقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا.

چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفت؟ زیرا پای مادر درد می‌کرد.

۲. مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ الْحَجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.

اعضای خانواده چه چیزی را تماشا می‌کردند؟ حاجی‌ها را در فرودگاه.

۳. أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ.

اعضای خانواده کجا نشستند؟ روبه روی تلویزیون.

۴. كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا.

کوه نور چگونه می‌باشد؟ بلند می‌باشد.

۵. مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ.

چه کسی گریه می‌کرد؟ (چه کسانی گریه می‌کردند؟) پدر و مادر خانواده.

واژگان درس و تمرین‌ها

| | | |
|---|---|--|
| الجَرَارَةُ: تراکتور | رَمَى الْجَمْرَاتِ : پرتاب ریگ‌ها (در مراسم حج) | أَلَمَ : به درد آورد (مضارع: يُولِمُ) |
| المَوْقِفُ: ایستگاه | زَارَ : دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) | «رَجُلِي تُوَلِّمُنِي: پیام درد می‌کند» |
| مَوْقِفُ تَصْلِيحِ السِّيَّارَاتِ: تعمیرگاه خودرو | زُرْتُ: دیدار کردم | اشْتَأَقُ : مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأِقُ) |
| سَمَكَةُ السَّهْمِ : ماهی تیرانداز | السَّعْيُ : دویدن ، تلاش | أُمٌّ : ای مادرم |
| أَطْلَقَ: رها کرد | الْقِمَّةُ : قلعه «جمع: الْقِمَمِ» | بَنِي : پسرکم |
| الْمُتَتَالِي: پی در پی | لَجَأَ إِلَى : به ... پناه برد | بَنِيَّتِي : دخترکم |
| الْقَمَّ: دهان | مَرَّ : گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ) | تَعَبَدَ : عبادت کرد |
| بَلَعَ: بلعید | المَشْهَدُ : صحنه | التَّلْفَازُ : تلویزیون |
| الهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: الهَاوي» | جَوْلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی | قَمْنَى : آرزو داشت (مضارع: يَتَمَنَّى) |
| الْفَرَائِسُ: شکارها «مفرد: الْفَرِيْسَةُ» | لَا تَهِنُوا: سست نشوید (ماضی: وَهَنَ) | الْخِيَامُ : چادرها «مفرد: الْخَيْمَةُ» |
| أَدْنَبَ: گناه کرد | يُوْتُونَ: می‌دهند (ماضی: آتَى) | الرَّجُلُ : پا «جمع: الْأَرْجُلُ» |
| عَفَا: عفو کرد | المُعْطَلُ: خراب شده ، تعطیل | |

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱)

عَيْنِ الْحَالِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.

۱. وَصَلَ الْمُسَافِرِينَ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَ رَكِبَا الطَّائِرَةَ. (مُتَأَخِّرِينَ)

مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند.

۲. تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ واجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَ تَسَاعِدُ أُمَّهَا. (رَاضِيَةً)

دانش آموز (دختر) در انجام تکلیف هایش با خشنودی تلاش می کند و به مادرش کمک می کند.

۳. يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ قَرِيبَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ. (فَرِحِينَ)

تماشاگران با خوشحالی تیم برنده شان را تشویق می کنند.

۴. الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ. (مُجِدَّتَيْنِ)

دو دختر دانش آموز (دانش آموزان دختر) با جدیت درسهایشان را می خوانند.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲)

تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ ، ثُمَّ عَيْنِ الْحَالِ.

۱. ﴿ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴾ (ضَعِيفًا)

و انسان، ناتوان آفریده شده است.

۲. ﴿ وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ ... ﴾ (أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ)

و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید.

۳. ﴿ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ ﴾ (مُبَشِّرِينَ)

مردم امتی یگانه بودند و خداوند، پیامبران را مژده دهنده فرستاد.

۴. ﴿ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴾ (رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً)

ای نفس آرام، با خشنودی خود و خشنودی خدا به سوی پروردگارت بازگرد.

۵. ﴿ إِنَّمَا أَوْلِيَاكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾ (هُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، کسانی که نماز را بر پایی دارند و زکات می دهند، در

حالی که در رکوع هستند.

التمارین

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظًّا. (نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٍ وَ اسْمٌ مَفْعُولٍ وَ اسْمٌ مَكَانٍ وَ اسْمٌ مُبَالَغَةٍ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ...)

مُضَارِعٌ (اسم فاعل) / يَسْكُنُ (فعل مضارع) / صَادِقٌ (اسم فاعل) / صَبَّارٌ (اسم مبالغة) / مُحْتَرَمٌ (اسم مفعول) / مِنْ (حرف جرّ)
 الْمُسَافِرِينَ (اسم فاعل) / وَاقِفِينَ (اسم فاعل) / مَسْجِدٍ (اسم مكان) / فَدَّهَبَ (فعل ماضى) / عَنْ (حرف جرّ)
 مَعْطَلَةٌ (اسم مفعول) / مُصَلِّحٌ (اسم فاعل) / يُصَلِّحُ (فعل مضارع) / مَوْقِفٍ (اسم مكان) / تَصْلِيحٌ (مصدر)

ب. ما مهنة صديق السيد مسلمي؟ إنه مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ. / هو مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ

ج. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ تِسْعَةٌ (٩)

فِي قَرْيَةٍ / مِحَافِظَةٍ / فِي يَوْمٍ / مِنَ الْأَيَّامِ / مِنَ الْمُسَافِرِينَ / بِالْجَرَّارَةِ / بِصَدِيقٍ / إِلَى مَوْقِفٍ / عَنْ سَبَبٍ

د. أَيْنَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِي؟ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِي فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ مِحَافِظَةٍ مَازَنْدَرَانَ.

ه. اُكْتُبْ مُفْرَدًا هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

سَادَةٌ: سَيِّدٌ / قَرْيَةٌ: رِجَالٌ / رَجُلٌ: أَيَّامٌ / يَوْمٌ / سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ / مُصَلِّحُونَ: مُصَلِّحٌ / أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ / مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ / جَرَّارَاتٌ: جَرَّارَةٌ / جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ

التَّمْرِينُ الثَّانِي

عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

١. الْأَصْدِقَاءُ / الْأَحِبَّاءُ / الْأَقْرِبَاءُ / الْأَرْبِعَاءُ (دوستان / ياران / نزدیکیان / چهارشنبه): الأربعاء

٢. الطِّينُ / المِلْفُ / التُّرَابُ / الْحَجَرُ (گل / پرونده / خاک / سنگ): المِلْفُ

٣. الْأَعْيُنُ / الْأَكْتِافُ / الْأَفَاسُ / الْأَسْنَانُ (چشمان / كتف ها / تبر / دندان ها): الْفَاسُ

٤. الْغُرَابُ / الْعُصْفُورُ / الْأَحْمَامَةُ / الْمَائِدَةُ (کلاغ / گنجشک / کبوتر / سفره غذا): المَائِدَةُ

٥. الْعَظْمُ / اللَّحْمُ / الْعَامُ / الدَّمُ (استخوان / گوشت / سال / خون): الْعَامُ

٦. الْخِيَامُ / أَمْسٌ / غَدًا / أَلْيَوْمَ (چادرها / دیروز / فردا / امروز): الْخِيَامُ

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ

اَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱. ﴿ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً ﴾ حسنة: مفعول / في الآخرة: مجرور به حرف جر پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت (نیز) نیکی بده.

۲. ﴿ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ﴾ الحق؛ الباطل: فاعل حق آمد و باطل نابود شد.

۳. ﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ﴾ الصبر: مجرور به حرف جر از بردباری و نماز یاری بجوید.

۴. ﴿ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴾ الله: مضاف إليه بی گمان حزب خدا همان چیره شدگان اند.

۵. ﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ﴾ كل: مبتدأ؛ ذائقة: خبر هر کسی چشنده مرگ است.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ

اَكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ.

۱. ابني الصَّغِيرِ (پسر کوچکم). (بني: پسرکم)

۲. بِنْتِي الصَّغِيرَةُ (دختر کوچکم). (بنيتي: دخترکم)

۳. أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسُهُ (بالای کوه و سر آن). (أَلْفَمَّة: قلّه)

۴. مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ (جای ایستادن اتومبیل ها و اتوبوس ها). (أَلْمَوْقِف: ایستگاه)

۵. سَيَّارَةٌ نَسَخَتْهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ (خودرویی که برای کار در کشتزار آن را به کارمی بریم). (أَلْجَرَّارَةُ: تراکتور)

۶. صِفَةٌ لِيَهَازِ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةِ إِلَى التَّصْلِيحِ (صفتی برای دستگاہی یا ابزاری یا دست افزاری که نیاز به تعمیر دارد). (أَلْمَعْطَلَّة: خراب)

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ

لِلتَّرْجَمَةِ.

قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شده است.

لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكَ؟ چرا درسات را نمی نویسی؟

لِمَ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی را ننوشتی. (ننوشته‌ای)

الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست به هم نامه نگاری کردند.

رَجَاءً، تَكَاتَبَا: لطفاً، با هم نامه نگاری کنید.

تَكَاتَبَ الرِّمِيلَانِ: دو هم کلاسی با هم نامه نگاری کردند.

مَنْعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.

لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: مانع خروج ما نشو. (ما را از خارج شدن منع نکن)

شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.

لَنْ مَتَمَّنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از خارج شدن خودداری نخواهیم کرد.

لَا مَتَمَّنَعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از غذا خوردن خودداری نکنید.

كَانَ الْحَارِسُ قَدْ أَمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خوابیدن خودداری کرده بود.

لِمَ مَا عَمَلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟

أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می کنید؟

الْعَمَّا لَمْ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.

إِلَهِي، عَامِلُنَا بِقَضِ مَلِكٍ: ای خدای من، با لطفت با ما رفتار کن.

إِلَهِي، لَا تُعَامِلُنَا بِعَدْلِكَ: ای خدای من، با دادگری ات با ما رفتار نکن.

كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: با ما به خوبی رفتار می کردند.

قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن پروردگارش را یاد کرده است.

ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدی.

قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَا مِيَدَهُ الْقُدَمَاءَ: استاد شاگردان قدیمش را گاهی یاد می کند.

جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدر بزرگ و مادربزرگ مرا یاد کردند.

سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم، ما را به یاد خواهد آورد.

لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: ای هم کلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.

الْتَمْرِينُ السَّادِسُ

تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

سمكة السهم = ماهی تیرانداز

ماهی تیرانداز عجیب‌ترین ماهی در صید است. او قطره‌های آب را به صورت پی درپی با قدرتی که شبیه رها ساختن تیر است از دهانش به سوی هوا رها می‌کند و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند و وقتی که حشره روی سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد.

علاقه مندان به ماهی های زینتی شیفته این ماهی هستند؛ ولی خوراک دادن به آنها برایشان سخت است؛ زیرا این ماهی‌ها دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةٌ : مبتدا / مُتَتَالِيَةً : حال / الْهَوَاءُ : مجرور به حرف جرّ / الْحَشْرَةُ : فاعل / الْمَاءُ : مضافٌ إليه / حَيَّةٌ : حال / هُوَاةٌ : مبتدا
مُعْجَبُونَ : خبر / الْفَرَائِسُ : مفعول / الْحَيَّةُ : صفة

سَمَكَةُ التِّيَلَابِيَا = ماهی تیلابیا

ماهی تیلابیا از عجیب‌ترین ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالیکه همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. او در شمال آفریقا زندگی می‌کند و این ماهی هنگام خطر بچه‌هایش را می‌بلعد؛ سپس پس از برطرف شدن خطر آنها را خارج می‌کند.

صِغَارٍ : مجرور به حرف جرّ / وَ هِيَ تَسِيرٌ : حال (جمله) / صِغَارَهَا : مفعول

الْتَمْرِينُ السَّابِعُ

عَيِّنِ «الْحَالَّ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ.

۱. مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينِ، مَاتَ خَاسِرًا. خَاسِرًا

هرکس دورو زندگی کند، زیانکار می‌میرد.

۲. أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مَقْتَدِرًا. مَقْتَدِرًا

نیرومندترین مردم کسی است که دشمنش را مقتدرانه، ببخشد.

۳. عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعَدَاوَةُ سَرِيعَةً. سَرِيعَةً

هنگام وقوع مصیبت‌ها دشمنی با سرعت می‌رود.

۴. مَنْ أذْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ، دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي. هُوَ يَضْحَكُ / هُوَ يَبْكِي (حال جمله)

هرکس گناه کند درحالیکه می‌خندد، وارد آتش می‌شود در حالیکه می‌گرید.

۵. يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ. حَيًّا

نیکوکار، زنده باقی می‌ماند گرچه به منزل‌های مردگان منتقل شود.

۶. إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَلَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ. **وَحِيدًا**
هرگاه بخواهی در کارت موفق شوی، به تنهایی اقدام به آن کن و بر مردم توکل نکن.

الْتَّمَرِينُ الثَّمَانُ

صَعُ خَطَأٌ تَحْتَ الْمُفْرَدِ وَ جَمْعِهِ.

| | | | |
|--------------------------|--------------------------|---------------------------|----------------------------|
| ۱. سَمَكَةٌ ، سَمَكَاتٌ | ۲. ذِكْرِي ، ذِكْرِيَاتٌ | ۳. فَرِيْسَةٌ ، فَرَاِيسٌ | ۴. قُرْبَانٌ ، قُرَابِيْنٌ |
| ۵. خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاءٌ | ۶. طَعَامٌ ، مَطَاعِمٌ | ۷. دَعْوَةٌ ، دَعَوَاتٌ | ۸. كِتَابَةٌ ، كِتَابَاتٌ |
| ۹. شَعْبٌ ، شُعَبٌ | ۱۰. عَظْمٌ ، أَعْظِمٌ | ۱۱. مِثَالٌ ، أَمْثَلَةٌ | ۱۲. سَنٌّ ، سَنَوَاتٌ |
| ۱۳. عَصْرٌ ، عَصُورٌ | ۱۴. صَنَمٌ ، أَصْنَامٌ | ۱۵. حَاجٌّ ، حَجَّاجٌ | ۱۶. دَمْعٌ ، دُمُوعٌ |
| ۱۷. وَجْهٌ ، وَجُوهُ | ۱۸. بِنْتُ ، أَبْنَاءٌ | ۱۹. إِلَهٌ ، آلِهَةٌ | ۲۰. آيَةٌ ، آيَاتٌ |

شکل صحیح مفرد و جمع‌ها

| مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
|-------|-------|------|--------|-------|--------|------|-------|
| خطیئة | خطايا | شعب | شعوب | تمثال | تمائيل | ابن | أبناء |
| خطأ | أخطاء | شعبه | شُعَبٌ | مثال | أمثلة | بنت | بنات |
| طعام | أطعمة | عظم | عظام | سن | أسنان | | |
| مطعم | مطاعم | أعظم | أعظام | سنة | سنوات | | |

الدرس الثالث

«الْعِلْمُ صَيْدٌ وَالْكِتَابَةُ قَيْدٌ.»

فَ «قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ»

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

الكتاب طعام الفكر

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصَرُّفٍ)

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَلِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعِمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ. وَمِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيَّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ، وَكَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ وَإِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

کتاب ها خوراک اندیشه اند و هر اندیشه ای خوراکی دارد. همان گونه که برای هر بدنی خوراک هایی یافت می شود (وجود دارد). و از مزیت های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می کند، و همچنین انسان دانا می تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد، محدودسازی در گزینش کتاب ها مانند محدودسازی در گزینش خوراک است، هر دوی این ها فقط برای کودکی یا بیماری است. (هردوی اینها جز برای کودکی یا بیماری نیست).

إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛ فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ؛ لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأَمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السَّنِينَ، وَلَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السَّنِينَ.

اگر اندیشه ای توانمند داری که به کمک آن می توانی آنچه را می خوانی بفهمی؛ از میان کتاب ها هرچه را دوست داری بخوان؛ پس تجربه ها، ما را از کتاب ها بی نیاز نمی کنند؛ زیرا کتاب ها تجربه های امت ها در گذر هزاران سال هستند. و امکان ندارد که تجربه یک فرد به بیشتر از ده ها سال «چند دهه» برسد.

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مَكْرَرَةً؛ لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصَبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ وَلِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضِعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتُبٍ؛ لِأَنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَأَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضِعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ نَابِلْيُونِ آرَاءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا وَأَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونِ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُهُ أَوْصَافُ الْكُتُبِ الْآخَرِينَ.

و گمان نمی کنم که کتاب های تکراری وجود داشته باشد؛ زیرا که اعتقاد دارم (بر این باورم) یک فکر را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر می شود. و بنابراین، می خواهم در یک موضوع نظرهای چند نویسنده را بخوانم؛ زیرا این کار از خواندن موضوع های بسیار متعدد لذت بخش تر و سودمندتر است، مثلاً در مورد زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را می خوانم و من مطمئنم که هر نویسنده ای ناپلئون را با ویژگی هایی (صفت هایی) وصف کرده است که شبیه (مانند) ویژگی های نویسندگان دیگر نیست.

قَرَّبَ كِتَابَ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيَوَدُّ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ. أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَقَوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَالْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَالتَّقْدِيرِ.

و چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نمی برد، و چه بسا کتابی که خواننده اش آن را سریع مطالعه کند (ورق بزند) اما تأثیری ژرف در روح او می گذارد که در اندیشه هایش آشکار می شود. اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد. و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.

الْعَقَّادُ أَدِيبٌ وَصَحْفِيٌّ وَمَفْكَرٌ وَشَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ. فَكَانَ الْعَقَّادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْأَجْرِيَّةَ؛ وَلِهَذَا لَا نُشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ عَلَى رَعْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ.

عقّاد ادیب، روزنامه نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او اصالتی کردی دارد. عقّاد زیبایی را فقط در آزادی می دید (عقّاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی دید). و بنابراین، در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش فقط شادابی می بینیم. و بنابراین در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش چیزی به جز نشاط نمی بینیم).

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ.

گفته می شود او هزاران کتاب خوانده است، و او از مهم ترین نویسندگان در مصر است. بی گمان، او بیشتر از صد کتاب در زمینه های گوناگون به کتابخانه عربی افزوده است.

مَا دَرَسَ الْعَقَّادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا. وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسَلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ. فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَّادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

عقّاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان درس خوانده است. (عقّاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، به جز در مرحله ابتدایی درس نخوانده است). و خانواده اش نتوانست که برای کامل کردن تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد. عقّاد، تنها به خودش تکیه کرد. (عقّاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند یاد گرفت.

حول النص

أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَتْ عَلَى دُكْتُورَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْهَا. نادرست
عقاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و دکترای افتخاری آن را به دست آورد.

۲. رَبَّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ. درست

چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی (تلاش می کنی)، سپس سودی از آن به دست نمی آوری (نیآوری).

۳. أَلَكْتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِّينِ. درست

کتاب ها تجربه های هزاران دانشمند در گذر سال ها هستند.

۴. تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ. نادرست

محدودسازی خواندن کتاب از نظر نویسنده، سودمند است.

۵. يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ. درست

عقاد بر این باور است که زیبایی، زیبایی آزادی است

۶. لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ. نادرست

هیچ خوراکی برای اندیشه انسان نیست.

ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. لِمَاذَا لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟

لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أُسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا.

۲. بِأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟

شَبَّهَ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالتَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ.

۳. كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟

أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.

۴. مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟

تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السَّيَّاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِمِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

۵. ما هو مقياس الكتب المفيدة؟
 الكتاب المفيد هو الذي يزيد معرفتك في الحياة وقوتك على الفهم والعمل.
۶. ما هي مزايا الجسم القوي؟
 من مزايا الجسم القوي أنه يجذب غذاءً مناسباً لنفسه.

واژگان درس و تمرین ها

| | |
|---|--|
| يَقُولُ : گفته می شود «مجهول يقول» | أَضَافَ : افزود (مضارع: يَضِيفُ / مصدر: إضافة) |
| هُنَاكَ : وجود دارد ، آنجا | أَغْنَى : بی نیاز گردانید (مضارع: يَغْنِي / مصدر: إغناء) |
| سَهَرَ : بیدار ماند | أَغْنَاهُ عَنْهُ : او را از آن بی نیاز کرد. |
| غَضَّ عَيْنَهُ : چشم بر هم نهاد | الْأَمْتَع : لذت بخش تر |
| فَاضَ : لبریز شد | الْتَحَدِيد : محدود کردن (ماضی: حَدَد / مضارع: يَحَدِّد) |
| الْخَشْيَةَ : پروا | تَصَفَّحَ : ورق زد ، سریع مطالعه کرد |
| الْوَعَاءَ : ظرف | الثَّانَوِيَّةُ : دبیرستان |
| ضَاقَ : تنگ شد | الْجَدِير : شایسته |
| اتَّسَعَ : فراخ شد | الصَّحْفِي : روزنامه نگار |
| رَخَّصَ : ارزان شد | الظُّرُوفُ : شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» |
| عَلَا : گران شد | الْقَاسِي : سخت و دشوار |
| المَصَادِرُ : منابع | الْكَتَّابُ : نویسندگان «مفرد: الكَاتِبِ» |
| فَعَلَ ماضٍ : فعل ماضی | الْمُفَكِّرُ : اندیشمند |
| مَعَرَفٌ بِالْعِلْمِيَّةِ : معرفه به علم بودن | نَشَأَ : پرورش یافت |
| الْمُرْعَبُ : ترسناک | الْوَاتِقُ : مطمئن |

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. (۱)

تَرْجِمْ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱. ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾

هر چیزی جز چهره او نابود شدنی است.

مستثنی منه: كُلُّ (شئیء) / مستثنی: وجه

۲. ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾

پس همه فرشتگان باهم سجده کردند؛ به جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.

مستثنی منه: الملائكة / مستثنی: إبلیس

۳. كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنُ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، به جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده و چشمی که از حرام های الهی بر

هم نهاده شده و چشمی که از پروای خدا لبریز (از اشک) شده است.

مستثنی منه: كُلُّ (عین) / مستثنی: ثلاث

۴. كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ مِمَّا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعَلِيمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَسَّعُ بِهِ.

هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شده تنگ می شود، به جز ظرف دانش؛ زیرا به کمک آن فراخ می شود.

مستثنی منه: كُلُّ (وعاء) / مستثنی: وعاء

۵. كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا.

هر چیزی به جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می شود؛ زیرا ادب هرگاه زیاد شود پر بها می شود.

مستثنی منه: كُلُّ (شئیء) / مستثنی: الْأَدَبَ

۶. لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةَ.

همکلاسی هایم جز عطیه زبان فرانسه را نمی دانند.

مستثنی منه: زميلات / مستثنی: عطية

۷. حَلَّ الطَّالِبُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.

دانش آموز مسائل ریاضی، جز یک مسئله را حل کرد.

مستثنی منه: مسائل / مستثنی: مسألة

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. (۲)

تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

۱. ﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ... ﴾

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست.

۲. ﴿ ... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾

جز قوم کافران از رحمت خدا ناامید نمی شود.

۳. ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... ﴾

بی گمان، انسان در زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند.

۴. مَا طَالَعْتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا الْكِتَابَ الْعَرَبِيَّةَ.

شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی را مطالعه نکردم.

۵. قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ.

کتاب تاریخی به جز منابع آن را خواندم.

۶. اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنْانَاسَ.

انواع میوه به جز آناناس را خریده ام.

التَّمارين

التَّمرينُ الأوَّلُ

اُكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ الْمُعْجَمِ.

۱. جَعَلَهُ غَنِيًّا لَا حَاجَةَ لَهُ. او را بی نیاز ساخت که احتیاجی نداشته باشد. (أَغْنَى)

۲. شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصَّحْفِ. شخصی که در روزنامه ها مقالاتی می نویسد. (الصَّحْفِي)

۳. الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ. مرحله تحصیلی پس از دبستان. (الثَّانَوِيَّةُ)

۴. الْعَالِمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ. دانشمندی که اندیشه های ژرف و نوبی دارد. (الْمُفَكِّرُ)

۵. الْأَوْضَاعُ وَ الْأَحْوَالُ الَّتِي نَشَاهِدُهَا حَوْلَنَا. اوضاع و احوالی که پیرامونمان می بینیم. (الظَّرُوفُ)

التَّمْرِينُ الثَّانِي

ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

١. سَعُرَ الْعَنْبِ يَرْخُصُ فِي نِهَائِهِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.
٢. أُعْطِيَ الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ حَدِيدٌ بِهَا.
٣. ذَهَبْنَا إِلَى الْبَسْتَانِ وَ أَكَلْنَا التَّفَاحَاتِ وَ الرَّمَانَاتِ.
٤. صَنَعْتُ وِعَاءً جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجُوزِ.
٥. حَارَسَ الْفُنْدُقِ يَسْهَرُ كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.

التَّمْرِينُ الثَّالِثُ

املاً الجداول بكلمات مناسبة.

| | | | | |
|-----------------------|----------------------|-------------------------|---|---------------------|
| ١. دشمنی: عدوان | ٢. کبوتر: حمامة | ٣. به یاد آورنده: متذکر | ٤. چادر: عباءة | ٥. گرفته شده: مأخوذ |
| ٦. آشنایی: تعارف | ٧. بریده شده: مقطوع | ٨. آفتاب پرست: حرباء | ٩. پدیده: ظاهرة | ١٠. ماه ها: اُفمار |
| ١١. کارت، بلیت: بطاقة | ١٢. فیلم ها: أفلام | ١٣. خمیر: معجون | ١٤. کالا: بضاعة | ١٥. رودها: أنهار |
| ١٦. یاد دادن: تعليم | ١٧. آسانی: سهولة | ١٨. بتها: أصنام | ١٩. هزینة ها: نفقات | ٢٠. صندلی ها: كراسي |
| ٢١. مادر: والدة | ٢٢. شلوار: سروال | ٢٣. چارپایان: بهائم | ٢٤. فرستادن: إرسال | ٢٥. پرچم ها: أعلام |
| ٢٦. سنگ ها: حجارة | ٢٧. دانش آموز: تلميذ | ٢٨. برنامه ها: برامج | رمز: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. | |

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ

عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ الْعَمَالِ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ.
نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْإِمْتِحَانِ.

١. الْعَمَالُ: اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ الْعَامِلُ / مَبْتَدَأُ
٢. الْمُجْتَهِدُونَ: اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ / صِفَةٌ
٣. يَشْتَغِلُونَ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ / خَبْرٌ

۴. المصنوع: اسم مكان، مفرد، مذكر، معرفة / مجرور بحرف جر؛ في المصنع: جار ومجرور

۵. نجحت: فعل ماض، معلوم

۶. الطالبات: اسم فاعل، جمع مؤنث سالم، معرفة / فاعل

۷. الامتحان: مصدر من باب افتعال، مفرد، مذكر، معرف بال مجرور بحرف جر؛ في الامتحان: جار ومجرور

التمرین الخامس

أ. كمل الفراغات في الترجمة الفارسية.

هناك طائر يسمى برناكل بيني عشه فوق جبال مرتفعة بعيداً عن المفترسين. وعندما تكبر فراخه يريد منها أن تقفز من عشها المرتفع. تقذف الفراخ نفسها واحداً واحداً من جبل يبلغ ارتفاعه أكثر من ألف متر. وتصطدم بالصخور عدة مرات. ينتظر الوالدان أسفل الجبل ويستقبلان فراخهما. سقوط الفراخ مشهد مرعب جداً. ولكن لا فرار منه؛ لأنه قسم من حياتها القاسية.

پرنده ای وجود دارد که برناکل نامیده می شود (او) لانه اش را بر فراز کوه هایی بلند، دور از شکارچیان می سازد. و هنگامی که جوجه هایش بزرگ می شوند از آنها می خواهد تا از لانه بلندشان بپرند. جوجه ها یکی یکی خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از هزار متر می رسد، می اندازند. و چند بار با صخره ها برخورد می کنند. پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می شوند و به پیشواز جوجه هایشان می روند. افتادن جوجه ها صحنه ای بسیار ترسناک است؛ ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی دشوارشان است.

ب. اكتب المحلل الإعرابي لما تحته خط.

عش: مفعول / مرتفعة: صفة / فراخ: فاعل / الفراخ: فاعل / ألف: مجرور به حرف جر / بالصخور: مجرور بحرف جر / الوالدان: فاعل / الجبل: مضاف إليه / فراخ: مفعول / سقوط: مبتدأ / الفراخ: مضاف إليه / مشهد: خبر / مرعب: صفة / حياة: مجرور بحرف جر / القاسية: صفة

ج. عين نوع «لا» في «لا فرار منه»: لای نفی جنس

د. ابحث عن متضاد الكلمات التالية في النص: «تحت: فوق / بعيد: قريب / تصغر: تكبر / قصير: طويل / أقل: أكثر / أسفل: أعلى»

ه. اكتب مفرد الكلمات التالية: «جبال: جبل / مفترسين: مفترس / فراخ: فرخ / صخور: صخر / مرات: مرة»

الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ

لِلتَّرْجَمَةِ.

۱. عَلِمَ: دانست

أَعْلَمُ مِنْ: داناتر از

الْعَلَمَةُ: بسیار دانا

سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست

۲. انْتَقَلَ: جابه جا شد

لا يَنْتَقِلُ: جابه جا نمی شود

رَجَاءً، انْتَقِلُوا: لطفا جابه جا شوید

لَنْ يَنْتَقِلَ: جابه جا نخواهد شد

۳. أَرْسَلَ: فرستاد

الْمُرْسَلُ: فرستاده شده

لا تُرْسَلُ: نفرست

أَرْسَلُ: بفرست

۴. عَبْدٌ: پرستید

الْعَابِدُونَ: پرستش کنندگان

الْمَعَابِدُ: پرستشگاه ها

أُعْبَدُونِي: مرا عبادت کنید

۵. سَاعَدَ: کمک کرد

الْمُسَاعِدُ: کمک کننده

رَجَاءً، سَاعِدُونِي: لطفا مرا کمک کنید

هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند

۶. طَبَخَ: پخت

الطَّبَاخُ: آشپز

الْمَطْبُوخُ: پخته شده

طَبَخَ: پخته شد

۷. تَكَلَّمَ: سخن گفت

الْتَكَلَّمَ: سخن گفتن

نَتَكَلَّمُ: سخن می گوئیم

تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم

التَّمْرِينُ السَّابِعُ

عَيْنِ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱. مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مُدَارَاةٌ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف إليه / نِصْفٌ: خبر / الْإِيمَانِ: مضاف إليه

۲. عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

عَدُوٌّ: مبتدا / عَاقِلٌ: صفت / خَيْرٌ: خبر / صَدِيقٍ: مجرور به حرف جر / جَاهِلٍ: صفت

۳. يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.

كَلِمًا: مفعول / الْحَقَّ: مستثنى

۴. الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

فِي الصَّغَرِ: جار و مجرور / النَّقْشِ: مجرور به حرف جر

۵. أَضَعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنْ كِتْمَانِ سِرِّهِ.

أَضَعَفَ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف إليه / كِتْمَانِ: مجرور به حرف جر / سِرِّهِ: مضاف إليه

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ

إِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثِيَةِ فِي مَا يَلِي. (اسم الفاعل و اسم المفعول و اسم المبالغة و اسم التفضيل و اسم المكان)

۱. ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾

أَمَّارَةٌ: اسم المبالغة

۲. اِعْلَمْ بِأَنَّ خَيْرَ الْأَخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ.

خَيْرٌ: أقدم: اسم التفضيل

۳. أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِعْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ.

أكبر: اسم التفضيل

۴. طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ.

أشدُّ: اسم التفضيل

۵. قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.

مَجْلِسِ: اسم المكان؛ مَعْلَمٌ: اسم الفاعل

۶. يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.

الظَّالِمِ: اسم الفاعل؛ الْمَظْلُومِ: اسم المفعول؛ أَشَدُّ: اسم التفضيل

الدرس الرابع

الْفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأَمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُؤَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَعَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (ع)، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ (ع) عَنْ وَكَيْدِهِ؛ فَقَالَ: هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا. فَقَالَ الْإِمَامُ (ع) لِوَالِدِهِ: عَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.

فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه ای در کویت به سال بیست و سه هجری متولد شد و در بصره زندگی کرد. روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان «علی» (ع) آورد و امام (ع) از وی درباره پرسش پرسید؛ و او گفت: این پسر است نزدیک است که شاعری بزرگ شود. و امام (ع) به پدرش گفت: ای صاحب فرزند، به وی قرآن بیاموز.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ثُمَّ رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ. كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ: وَ كَانَ يَسْتَرْ حَبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

پس [پدر فرزدق] به او قرآن آموخت؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت و آنها را مدح کرد و جایزه های آنان را به دست آورد. فرزدق دوستدار اهل بیت بود و دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛ ولی وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ، فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأَمْرَاءِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.

پس هشام طواف کرد و وقتی که به حجر الاسود رسید نتوانست که آن را به خاطر شلوغی بسیار مسح کند. پس منبری برایش نصب شد و روی آن همچون امیران نشست، در حالی که به مردم نگاه می کرد و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (ع)، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعْظَمِ. فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.

پس در حالی که به حاجی ها نگاه می کرد ناگهان امام زین العابدین (ع) آمد و خانه خدا را همچون بزرگان طواف کرد. و هنگامی که به حجرالاسود رسید مردم کنار رفتند و آن را به آسانی مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجْرِ. خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُهُ.

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: أَنَا أَعْرِفُهُ جَيِّدًا، ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا.
مردی از اهل شام گفت: این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟! (این کیست که مردم به او اجازه مسح حجرالاسود دادند؟!)

هشام ترسید از اینکه اهل شام او را بشناسند و به او مانند دوستداران، علاقه مند شوند و گفت: او را نمی شناسم.
و فرزدق حاضر بود. پس فرزدق گفت: من او را به خوبی می شناسم. سپس جالب، این شعر را سرود.

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائَتُهُ وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ
این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد.

و خانه [خدا] و بیرون و محدوده احرام، او را می شناسند.

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ

و این گفته تو که این کیست؟ زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیرعرب کسی را که تو نشناختی می شناسند.

حول النص

أَكْتُبُ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؟ كَانُ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ.

محبت فرزدق نسبت به اهل بیت، نزد خلفای عباسی چگونه بود؟

۲. مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (ع).

چه کسی فرزدق را نزد امیر مؤمنان آورد؟

۳. مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ؟ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

کی فرزدق دوستی اش به اهل بیت را آشکار کرد؟

۴. أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. (وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَ عَشْرِينَ بَعْدَ

الهِجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ)

فرزدق کجا به دنیا آمد و کجا زندگی کرد؟

۵. فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ كَانَ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. (الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ).

فرزدق در چه دوره ای زندگی می کرد؟

۶. إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ.

فرزدق در شام نزد چه کسی رفت؟

واژگان درس و تمرین ها

| | |
|--|--|
| ادَّعَى: ادعا کرد | إِدُّ جَاءَ: ناگهان آمد |
| رَعَى: چرید | اسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد |
| لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید | أَنْكَرَ: ناشناخته شمرد |
| لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهایش نکرد + الْمَنَامَ: خواب | الْبَطْحَاءَ: دشت مکه |
| الْأَحْلَامَ: رؤیایها «مفرد: الْحُلْمُ» | بَيْنَمَا: در حالی که |
| أَنْبَتَ: رویانید | الْتَقَى: پرهیزگار |
| مُدَّ: دراز کن | جَهَرَ بِ: آشکار کرد |
| الرَّجُلُ: پا «جمع: الْأَرْجُلُ» | الْحَلَّ: بیرون احرام |
| الْكِسَاءَ: جامه | رَحَلَ: کوچ کرد |
| الشَّدَائِدُ: سختی ها «مفرد: الشَّدِيدَةُ» | رَغِبَ فِيهِ: به آن علاقه مند شد |
| السَّور: دیوار | الضَّائِرُ: زیان رساننده |
| الدَّرَجَةُ: عامیانه | طَافَ: طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) |
| مَوَادَّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی | العَرَبُ: عرب |
| الطَّيْرَانُ: پرواز، پرواز کردن | العَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم |
| العَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: العَوَاصِمُ» | الكِبَارُ: بزرگان «مفرد: الكَبِيرُ» ≠ الصَّغَارُ |
| دُبَّ البَانَدَا: خرس پاندا | مَدَحَ: ستود |
| الأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع / الحبل: مفرد» | نَصَبَ: برپا کرد، نصب کرد |
| الرَّمَزُ: نماد، سمبل «جمع: الرَّمُوزُ» | النَّقِيَّ: پاک و خالص |
| الجَافُ: خشک | الوَطْأَةُ: جای پا، گام |
| الجَفَافُ: خشکی | اللَّيْمُ: فرومایه |
| الغِلَافُ: پوشش | تَمَرَدَ: نافرمانی کرد |

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ

انْتخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَادْكُرْ نَوْعَهُ.

۱. ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ به زیبایی صبر کن. / صبراً: مفعول مطلق نوعی

۲. ﴿...ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ خدا را بسیار یاد کنید. / ذكراً: مفعول مطلق نوعی

۳. ﴿...كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ خدا با موسی قطعاً سخن گفت. / تکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی

۴. ﴿...وَنَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا﴾ و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند. / تنزیلاً: مفعول مطلق تأکیدی

التمارين

التمرین الأول

عَيِّنِ الْعِبْرَةَ الْفَارِسِيَّةَ الْقَرِيبَةَ مِنَ الْعِبْرَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.

| | |
|--|---|
| هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند. | ۱. لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. |
| چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردنکشی | ۲. إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتُهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ مَمَرَّدَا. |
| به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند از و جای خواب. | ۳. الْعَاقِلُ بَيْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ بَيْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. |
| ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال. | ۴. ادَّعَى الثَّعْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قَيْلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ . |
| هرکه رود چرد و هرکه خُسبِد خواب بیند. | ۵. مَنْ سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. |
| آن نشیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش. | ۶. إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. |
| پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. | ۷. مَدَّ رِجْلَكَ عَلَى قَدْرِ كِسَاثِكَ. |
| دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی. | ۸. عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرِفُ الْأَخْوَانُ. |

التمرین الثانی

أ. عین اسم الفاعل و اسم المبالغة و اسم التفضیل فی الحدیثین التالیین.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبَتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبَتُ فِي الصَّافَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ.

کشت در دشت می روید و بر تخته سنگ نمی روید و همچنین حکمت در دل فروتن ماندگار می شود و در دل خودبزرگ بین ستمگر ماندگار نمی شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ بینی را از ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.

هرکس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب آموزی اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب آموزنده مردمان در گرامی داشت شایسته تر است.

اسم الفاعل: الْمُتَوَاضِعِ / الْمُتَكَبِّرِ / مَعْلَمٌ / مُؤَدِّبٌ اسم مبالغة: الْجَبَّارِ اسم التفضیل: أَحَقُّ

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

۱. فِي السَّهْلِ : مجرور بحرف جرّ / الْحِكْمَةُ: مبتدأ / الْجَبَّارِ: صفة / التَّوَاضِعَ: مفعول / الْجَهْلِ: مضاف إليه

۲. نَفْسَ: مفعول / لِلنَّاسِ: مجرور بحرف جرّ / نَفْسِ: مضاف إليه / مَعْلَمٌ: مبتدأ / أَحَقُّ: خبر / بِالْإِجْلَالِ: مجرور بحرف جرّ / النَّاسِ: مضاف إليه

التمرین الثالث: عین الجواب الصحیح؛ ثُمَّ تَرْجِمُهُ.

۱. مضارع تَدَكَّرَ / يَتَدَكَّرُ: به یاد می آورد

۲. مصدر عَلَّمَ / تَعَلَّمَ: یاد دادن

۳. ماضی مُجَالَسَةٌ / جَالَسَ: همنشینی کرد

۴. مصدر انْقَطَعَ / انْقَطَعَ: بریده شدن

۵. امر تَقَرَّبَ / تَقَرَّبْ: نزدیک شو

۶. مضارع تَقَاعَدَ / يَتَقَاعَدُ: بازنشسته می شود

۷. امر مَتَنَعَ / امْتَنِعْ: خودداری کن

۸. ماضی يَسْتَخْرِجُ / اسْتَخْرَجَ: خارج کرد

۹. وزن اسْتَمَعَ گوش فرا داد / افْتَعَلَ

۱۰. وزن انْتَهَرَ: چشم به راه شد / افْتَعَلَ

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ

عَيْنَ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةً لِلْفَرَاغِ.

۱. الْحَجَّاجُ يَطُوفُونَ مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.
حاجی ها بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کنند).
۲. لَوْلَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ الْإِزْدِحَامُ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرَّيَاضِيِّ.
اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.
۳. بَيْنَمَا كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.
(در حالی که) راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.
۴. رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ عَلَّمَ إِيْرَانِ.
برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت.
۵. الْحَجَّاجُ اسْتَلَمَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.
حاجی حجرالاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ

لِلتَّرْجَمَةِ. (هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می دانی که ...؟

۱. ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجَمُوا عَلَى الصِّينِ هَجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا!
مغول ها با وجود ساختن دیوار بزرگی دور چین توانستند سنگدلانه به آن حمله کنند!
۲. ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ كَثِيرًا!
تلفظ «گ»، «چ»، «پ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار وجود دارد!
۳. ... الْحَوْتَ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ!
نهنگ برای استخراج روغن از کبدش برای ساخت مواد آرایشی صید می شود!
۴. ... الْخُقَاشُ هُوَ الْحَيَّ وَانُّ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ!
خُقَاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند!
۵. ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ مِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا!
شمار (تعداد) مورچگان در جهان نزدیک به (تقریباً) یک میلیون بار بیشتر از شمار آدمیان است!

۶. ... طیسفون الواقعة قُربَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ؟!

تیسفون، واقع در نزدیکی بغداد پایتخت ساسانیان بود؟!

۷. ... حَجْمُ دُبِّ الْبَانِدَا عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ؟!

اندازه خرس پاندا هنگام زاده شدن کوچک تر از موش است؟!

۸. ... الزَّرَاقَةُ بَكْمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ؟!

زرافه لال است و تارهای صوتی ندارد؟!

۹. ... وَرَقَةُ الزَّيْتُونِ رَمَزُ السَّلَامِ؟!

برگ زیتون نماد صلح است؟!

التَّمْرِينُ السَّادِسُ

تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَيَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَالطَّعَامِ وَالْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَيَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. يَذْهَبُ الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ لِصَيْدِهِ.

نَفْسٌ: مفعول / نومًا: مفعول مطلق نوعی / سنة: مجرور بحرف جرّ / المطر: مضاف إليه / الصيادون: فاعل / الجاف: صفت

ماهی دفن شده

در آفریقا گونه ای ماهی هست (وجود دارد) که هنگام خشک سالی (خشکی) خودش را در پوششی از موادّ مخاطی پنهان می کند (می پوشاند) که از دهانش بیرون می آید. (خارج می شود) و خودش را زیر گل به خاک می سپارد (دفن می کند). سپس بیشتر از یک سال به خوابی عمیق فرو می رود و مانند زندگان به آب و خوراک و هوا نیاز ندارد؛ و درون چاله ای کوچک چشم به راه بارش باران (داخل حفره ای کوچک منتظر نزول باران) زندگی می کند؛ تا اینکه به شکل عجیبی از آن پوشش بیرون بیاید. صیادان آفریقایی پیش از بارش باران به محلّ پنهان شدن او می روند. و خاک خشک را برای صید او حفر می کنند.

التَّمْرِينُ السَّابِعُ

عَيْنَ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾

فَتْحًا: مفعول مطلق نوعی / مُبِينًا: صفت

۲. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾

الْقُرْآنَ: مفعول / تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأكیدی

۳. لَا فُقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ.

كالأدب: جار و مجرور

۴. يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

كُلُّ: فاعل / بالإنفاق: جار و مجرور / العلم: مستثنى

۵. يَعْيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مَحَاسِبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

البخيل: فاعل / عيش: مفعول مطلق نوعی / الفقراء: مضاف اليه / محاسبة: مفعول مطلق نوعی / الأغنياء: مضاف اليه

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ

عَيْنِ الْمُتْرَادِفِ وَالْمُتَضَادِّ

| | | | |
|--------------------------|-----------------------|-------------------------|----------------------|
| ۱. سَهُولَةٌ ≠ صُعُوبَةٌ | ۵. فَرِحَ = مَسْرُورٌ | ۹. كَسَاءٌ = لِبَاسٌ | ۱۳. رَخِصَ ≠ غَلَا |
| ۲. اخْتِفَاءٌ ≠ ظُهُورٌ | ۶. نُزُولٌ ≠ صُعُودٌ | ۱۰. حَيَاةٌ = عَيْشٌ | ۱۴. أَعَانَ = نَصَرَ |
| ۳. اسْتَطَاعَ = قَدَرَ | ۷. غِذَاءٌ = طَعَامٌ | ۱۱. سَلَامٌ = صُلْحٌ | ۱۵. سَهَرَ ≠ نَامَ |
| ۴. وَاثِقٌ = مُطْمَئِنٌّ | ۸. ضَاقَ ≠ اتَّسَعَ | ۱۲. بُنِيَانٌ = بِنَاءٌ | ۱۶. دَارٌ = بَيْتٌ |